



رهبر شهید انقلاب

با کمال شجاعت

می‌گفتند مطمئن

باشید پیروزید

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی گلیپایگانی

حجت‌الاسلام والمسلمین محمّد محمّدی گلیپایگانی، رئیس‌دفتر رهبر شهید انقلاب اسلامی، در زمره نزدیک‌ترین شخصیت‌ها به ایشان بوده است. سابقه حدود چهاردهه همراهی با شهید امام خامنه‌ای و حشر و نشر با آن بزرگوار امکان یک شناخت کامل و همه‌جانبه را از ایشان فراهم می‌کند. رسانه KHAMENEI.IR در گفت‌وگویی با ایشان، به بررسی گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی و زندگی کاری و خانوادگی حضرت آیت‌الله‌العظمی شهید سیدعلی خامنه‌ای رحمۃ اللّٰه علیہ پرداخته است که در ادامه تقدیم خوانندگان ارجمند می‌شود.

ه شما حدود ۴ دهه با رهبر شهید انقلاب اسلامی همراه بودید. نقطه شروع این همراهی و آشنایی از کجا بود؟

• بسم الله الرحمن الرحيم وصلی‌الله علی سیدنا محمّد وآله الظاهرين. بنده از سال ۱۳۵۷ و بعد از پیروزی انقلاب، با ایشان آشنا شدم. آن وقت من نماینده حضرت امام رحمۃ اللّٰه علیہ در پایگاه هشتم شکاری اصفهان بودم و ایشان در تهران بودند؛ منتها بنده کارهای آنجا را با ایشان هماهنگ می‌کردم. جَوّ پایگاه هم، جَوّ بسیار مسمومی بود؛ آنجا مرکز منافقین بود که رسماً اعلام می‌کردند: «ارتش بی‌طبقه توحیدی». بعد از اینکه یک سالی من آنجا بودم، منتقل شدم به تهران و مسئولیت عقیدتی-سیاسی نیروی هوایی را به عهده داشتم. حضرت آقا آن‌وقت دفتر نمایندگی ولایت فقیه در ارتش را داشتند که اسمش «دفتر مشاورت امام» بود. بنده چون خدمت ایشان رفت‌وآمد داشتم و کاملاً بنده را می‌شناختمد، شعبه‌ای از این مسئولیت دفتر مشاورت امام را در نیروی هوایی به من واگذار کردند؛ لذا بنده از عقیدتی منتقل شدم به این دفتر مشاورت. این مسئولیت ادامه داشت تا زمانی که حضرت امام رحلت فرمودند و ایشان مسئولیت رهبری را به عهده گرفتند. در این زمان، به بنده پیغام دادند که من می‌خواهم شما را ببینم و با شما کار دارم. من رفتم خدمت‌شان، ایشان فرمودند: شما دیگر آنجا را جمع کن بیا پیش خود من، به من کمک کن. من عرض کردم: خب دفتر مشاورت امام چه می‌شود؟ ایشان فرمودند: دیگر اصلاً موضوعش منتفی است؛ وقتی امام از دنیا رفته‌اند، دیگر دفتر مشاورت معنا ندارد. من هم آمدم و ۳۷ سالِ تمام، در زمان رهبری ایشان، در خدمت‌شان بودم.

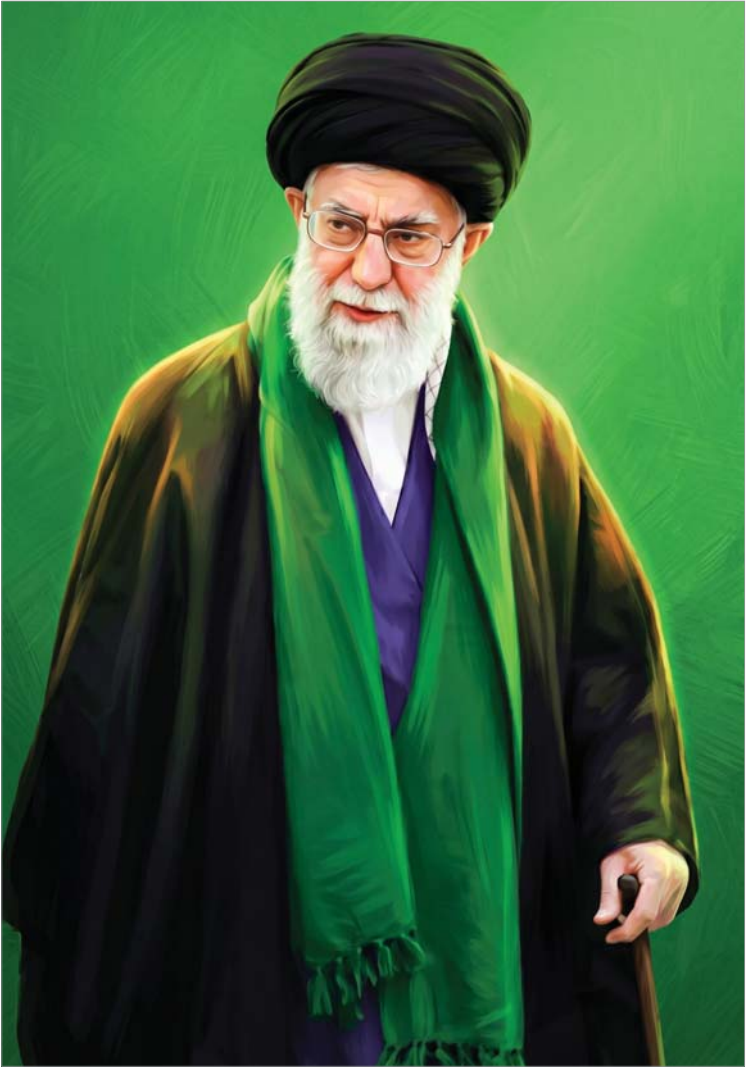


لمن شخصاً چون خیلی با ایشان مأنوس بودم و ارتباط داشتم، این دو سه ماه آخر احساس می‌کردم دارند خودشان را آماده می‌کنند؛ گاهی این‌گونه به ذهن من خطور می‌کرد. هر وقت صحبتی بود و بعضی از این آقایان نظامی‌ها می‌آمدند و گزارشاتی می‌دادند، ایشان با کمال شجاعت می‌گفتند: هیچ مشکلی نیست، شما مطمئن باشید که پیروزید. و کلام ایشان هم بسیار مؤثر بود روی آقایان نظامی‌ها.

ه در این همراهی چه ویژگی‌ها و خصوصاتی در شخصیت ایشان دیدید و برای‌تان مشهود بود؟

• ایشان عالمی حکیم، خطیبی توانا و سیاستمداری فوق‌العاده بود؛ به‌گونه‌ای که در ملاقات‌های رسمی‌ای که با رؤسای کشورها اعم از ریاست جمهوری یا مناصب دیگر داشتند و بنده غالباً حضور داشتم در آن جلسات، کاملاً محسوس بود که یک سروگردن از همه بالاتر بود؛ چند کلمه که صحبت می‌کرد، همه افراد جا می‌زدند. وقتی آقای پوتین، رئیس‌جمهور فعلی روسیه، برای اوّلین‌بار آمد آنجا برای ملاقات ایشان، بعد از پایان ملاقات، سفارش ایشان را به من می‌کرد. ایشان دارای هوش فوق‌العاده‌ای بود؛ واقعاً استثنایی بود. حافظه بسیار قوی‌ای داشت؛ خاطرات گذشته‌های دور، همه در ذهن‌شان بود و یک رجالی‌کم‌نظیر بود. ایشان در مسئله رجال، فوق‌العاده بود. می‌دانید که یکی از لوازم اجتهاد، رجال است؛ مجتهد حتماً باید با رجال آشنا باشد و بداند این حدیثی که وارد شده، صحیح است یا صحیح نیست، سندش ضعیف است یا ضعیف نیست؛ باید بتواند همه این‌ها را بررسی کند. ایشان در این زمینه خیلی کم‌نظیر بود. علاوه بر این، علمای بزرگ دوران‌های مختلف را به‌خوبی می‌شناختند؛ مثلاً اگر به ایشان می‌گفتند: آقای آقاباقر بهبهانی کیست و شاگردانش چه کسانی هستند؟ همه شاگردان ایشان را می‌شمرد؛ مثل اینکه آنجا حضور داشته و آن‌ها را می‌شناخته.

با قرآن بسیار مأنوس بودند؛ این برای من کاملاً محسوس بود و می‌دیدم. در ماه



مبارک رمضان. که الان جای‌شان خالی است. مقتید بودند دو ختم کامل قرآن بخواند و می‌خواندند. از قرآن تفاسیر و برداشت‌های نو داشتند. همه دوستان ایشان به این موضوع اعتراف می‌کردند. به آیات قرآن مجید بسیار مسلط بودند، با تفاسیر قرآن مجید آشنا بودند و استفاده می‌کردند.

علاوه بر این، شاعر توانایی بودند. یکی از اشکالات ما حجاب معاصرت است؛ یعنی اگر کسی مثل ماها با یک آدم فوق‌العاده‌ای معاصر باشیم، آن‌طور که باید او را نمی‌شناسیم؛ گذشتِ زمان لازم است تا او را درست بشناسیم. پس حجاب معاصرت یک حجاب است. این مسئولیت سیاسی ایشان که رهبری باشد، محاسن کم‌نظیر دیگر ایشان را پوشانده بود. ایشان شاعر بودند، خطیب بودند، حکیم بودند، عالم بودند، فقیه بودند، مجتهد بودند؛ همه این ویژگی‌ها را داشتند؛ منتها بیشتر همین رهبری سیاسی ایشان در نظر مردم بود. ایشان مرا با شعر آشنا کرد. من هم گاهی یک شعری می‌گویم، یک غزلی می‌گویم. به من گفتند: تو طبع شعر خوبی داری؛ زیاد شعر بخوان و شعر بگو. من هم این کار را می‌کردم، گاهی غزلی و قصیده‌ای می‌گفتم، خدمت ایشان می‌خواندم، تحسین می‌کردند، اشکالاتش را هم می‌گفتند. ایشان با شعرای بزرگ آشنا بودند. هر سال که ما در خدمت ایشان سفری به مشهد داشتیم، یک روز خاص را با شعرای برجسته قدیمی و دوستان خودشان در آنجا قرار می‌گذاشتند. چهار نفر در مشهد بودند که خیلی برجسته بودند. و دو سه ساعتی را با این‌ها بودند، از گذشته‌ها می‌گفتند، شعر می‌خواندند، شعر می‌شنیدند؛ البته در زمان حیات‌شان، عمداً، شعرهای‌شان را کمتر می‌دادند به این و آن؛ ولی الان که دیگر از دنیا رفته‌اند، خوب است آقایانی که مسئولیت دارند، این اشعار را چاپ بکنند؛ خیلی مناسب است. این‌ها برجستگی‌های ایشان بود.

در زندگی شخصی ایشان هم نکاتی هست که واقعاً برای همه ما درس است. ایشان مخالف تجمّل بودند، با تجمّل‌گرایی شدیداً مخالف بودند و زندگی‌شان بسیار ساده بود. این حرف ایشان است: به من می‌گفتند: تمام وسایل زندگی شخصی من یک بار وانت می‌شود، شاید هم کمتر، غیر از کتاب‌هایم. کتاب زیاد داشتند. می‌گفتند: تمام وسایل خانه من یک بار وانت بیشتر نمی‌شود! شوخی نیست. ما بسیاری از افراد را سراغ داریم که جاذبه‌های دنیا آن‌ها را منحرف کرد؛ اما ایشان این دنیایی را که با همه وجود به ایشان روی آورده بود، پس می‌زد. یاد فرمایش جَدّشان امیرالمؤمنین علیه السلام افتادم که فرمود: «یا دُنْیا ... غُری غُری ... قَدْ طَلَعْتُک ثلاثاً؛ دنیا! برو سراغ دیگران، سراغ من نیا، من تو را سه‌طلاقه کردم. هدایای مهمّی برای ایشان از سایر نقاط دنیا، از کشورهای مختلف یا از خود ایران می‌آمد، ایشان اصلاً نگاه نمی‌کرد؛ به‌اندازه مصرف جزئی خودشان برداشت داشتند و بقیه‌اش را می‌فرستادند برای کمیته امداد یا جاهای دیگر. در اقصی نقاط کشور به فقرا رسیدگی می‌کردند، این روش ایشان بود و بهره و استفاده خودشان از این امکانات بسیار کم بود. غرض اینکه ایشان با تجمّلات مخالف بودند. شما الان ملاحظه بفرمایید این تجمّلات با زندگی‌های مردم چه کرده! ایشان مقتید بود که اگر عقدی می‌خواند، مهریه چهارده سکه بیشتر نباشد؛ البته الان قیمت چهارده سکه هم خیلی زیاد شده؛ قیمت آن زمان را در نظر بگیرید. اگر مهریه چهارده سکه بیشتر بود، ایشان خطبه عقد را نمی‌خواندند؛ حتی اگر از دوستان یا نزدیکان‌شان بودند. من سراغ دارم افرادی را که آقا خیلی خاطرشان را می‌خواستند، می‌آمدند می‌گفتند: عقد پسر ما را یا دختر ما را بخوانید، با ۱۱۰ سکه؛ ایشان می‌گفت: خواهش می‌کنم ببرید جای دیگر بخوانید، من بیش از چهارده سکه را نمی‌خوانم. دختر بزرگ ایشان عروس بنده بود که در این حمله شهید شد؛ من گفتم: آقا! این قلم، این کاغذ، دست شما؛ هر چه می‌خواهید بنویسید برای مهریه؛ ایشان فرمودند: یعنی من بیش از آن چیزی که به مردم سفارش می‌کنم، برای خودم در نظر بگیرم؟ نه، همان چیزی که برای دیگران هست، برای خود من هم هست؛ همان چهارده سکه. روش‌شان این‌جور بود.

باز از ویژگی‌های ایشان این است که اهل تهجّد و شب‌زنده‌داری بودند. ایشان معمولاً دو ساعت قبل از اذان صبح بیدار بودند و هر شب در سحرها سوره یاسین می‌خواندند. دو ساعت تمام بیدار بودند، با خدای خودشان خلوت می‌کردند، رازونیاز می‌کردند، اهل بکاء بودند و شب‌ها اشک می‌ریختند. این بیداری ادامه داشت تا اذان صبح، نماز صبح‌شان را هم می‌خواندند، نزدیک طلوع آفتاب استراحت مختصری داشتند و بعد می‌آمدند سر کار.

و بسیار پُرکار بودند. سنّ ایشان حدود ۸۷ سال شد تا به شهادت رسیدند؛ با این حال، ایشان می‌گفتند: من وقت کم می‌آورم، برای من وقت کم است و کار زیاد است. خیلی پُرکار بودند. مقتید بودند که وقت‌شان بی‌خود هدر نرود؛ مثلاً ایشان شخصاً فرماندهی کلّ قوا را بر عهده داشتند. حضرت امام فرماندهی کلّ قوا را واگذار کرده بودند به آقای هاشمی رفسنجانی و به حضرت آقا، خودشان اصلاً دخالت در این مسائل نداشتند؛ اما ایشان شخصاً فرماندهی می‌کردند. یک روز در هفته، معمولاً روزهای یکشنبه، وقت ایشان مخصوص مسئولان نیروهای مسلّح بود و دفتری‌های دیگر آن روز کاری با آقا نداشتند. ایشان تمام‌وقت سؤال می‌کردند، پرسش می‌کردند، جستجو می‌کردند، دستور می‌دادند و نیروها را اداره می‌کردند. اگر شما بخواهید خوب بفهمید که مدیریت

ایشان در این زمینه چطور بود، باید ملاحظه بفرمایید آن وقتی که ایشان عهده‌دار این مسئولیت شدند، وضع نیروهای مسلّح ما چه‌جوری بود، بعد تا پایان چقدَر آمدند بالا. الان آمریکا و اسرائیل تنش‌ان می‌لرزد. خب این اسرائیل جایی بود که در شش روز سه کشور بزرگ را شکست داد: اردن، سوریه، مصر؛ جنگ شش‌روزه معروف است. چه شد که الان هیچ آسیاش و امنیتی ندارد و این هیمنه‌اش شکسته شد؟ نه‌تنها او، بلکه آمریکا. چه کسی جرئت می‌کرد، به آمریکا بگوید: بالای چشمت ابرو است؟ هر کار می‌خواستند می‌کردند. ما انتظار داریم که این‌ها مقّدّمات ظهور حضرت ولی‌عصر صاحب‌الزّمان علیه السلام باشد. غرض، ایشان اهل تهجّد بودند، اهل شب‌زنده‌داری بودند. به حوزه‌های علمیه، مخصوصاً حوزه علمیه قم، عنایت ویژه داشتند. اگر نبود پشتیبانی‌های ایشان از حوزه علمیه، معلوم نیست وضع چه‌جوری بود.

افرادی هستند در گوشه‌وکنار و در نقاط دور که چهل‌سال در یک مسجدی نماز می‌خوانده، عالم شهر بوده، الان دیگر بازنشسته شده، نه می‌تواند حرف بزند، نه می‌تواند کاری انجام بدهد، هیچ‌کس هم به او نمی‌رسد؛ ما یک گروهی را درست کردیم که کارشان رسیدگی به این‌هاست. می‌روند مثلاً چابهار، می‌روند فرضاً ارومیه، می‌بینند اینجا دو نفر از این علمایی هستند که دیگر حال‌وحوصله ندارند یا مریضی‌ای دارند یا می‌خواهند دختر شوهر بدهند، توان مالی ندارند؛ آنجا به این‌ها رسیدگی می‌کنند، راضی‌شان می‌کنند. این‌ها دست به دعا بلند می‌کردند که کسی هست که به داد ما برسد؛ عین حرفشان این بود؛ بنابراین، حوزه‌های علمیه مدیون ایشان هستند. به دانشگاه‌ها هم توجّه خاصی داشتند. در ماه مبارک رمضان، جلسات چندساعته در حسینیه برای دانشجویها و جوان‌ها می‌گذاشتند. هرکس هرچه می‌خواست پشت بلندگو می‌گفت، ایشان گوش می‌دادند، بعد جواب می‌دادند. افطار هم با آن‌ها می‌خوردند. ایشان این جوان‌ها را رشد دادند و مخصوصاً تأکید داشتند روی جوان‌ها. این هم یکی از ویژگی‌های ایشان بود.

ویژگی دیگرشان هم فرزندان بزرگوار ایشان هستند. فرزندان‌شان کسانی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با کسانی مجالست و رفت‌وآمد بکنید که «يَذْكُرُكُمْ الله رُؤْيَاهُ»؛ کسانی که وقتی نگاه به آن‌ها می‌کنید، به یاد خدا می‌افتید. من شهادت می‌دهم که بچه‌های آقا این‌جوری هستند؛ چهره نورانی، بدون توقع. ما دیگران را هم دیده‌ایم؛ اگر مقایسه بکنیم، خیلی تفاوت دارند. حالا دیگر نمی‌خواهم بیش از این توضیح بدهم. ایشان چهار پسر دارند، هر چهار پسر طلبه هستند؛ دو دختر هم دارند که دختر بزرگشان عروس من بود و شهید شد، دختر کوچک‌شان هم همسر آقای مصباح‌الهدی باقری است که آقای مصباح هم در این قضیه شهید شد و او هم جزو شهداست. دختر بزرگ ایشان که عروس من بود، دختر کوچکی داشت؛ نمی‌دانم دیده‌اید تصویرش را یا نه. آقا وقتی تشریف می‌آوردند منزل، می‌شود گفت در اکثر اوقات این بچه در آغوش آقا بود. خب من هم پدربزرگش بودم؛ اما ماها کمتر او را می‌دیدیم. آقا با این بچه انس داشت. ایشان نسبت به شهادت همیشه اظهار علاقه می‌کردند. آن شعر را یادتان هست که در یک جلسه‌ای خواندند؟ «ما مدّعیان صفِ اوّل بودیم، از آخر مجلس شهدا را چیدند». ایشان تا این شعر را خواند، بغضش ترکیب و دیگر نتوانست ادامه بدهد. یک وقتی خدمت‌شان صحبت شهادت شد، من گفتم: آقا! شما عائله‌ای دارید، دل‌خوشی این‌ها به شما است؛ گفتند: ان‌شاءالله ما همه با هم شهید می‌شویم!

این عکس نوه من است؛ خوب نگاهش کنید، خوب نشان بدهید؛ فرشته است. این بچه الان زیر خاک است؛ نمی‌دانم! شاید جایش روی سینه مادرش است. این چه گناهی کرده بود؟ ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾. این چند ماه آخر، اصلاً دل‌خوشی آقا این بچه بود. من هر وقت خدمت‌شان می‌رسیدم، می‌گفتم: زهرا خانم چطور است. اسمش زهرا بود. با خنده می‌گفتند: ماشاءالله شیطان است.

من شخصاً چون خیلی با ایشان مأنوس بودم و ارتباط داشتم، این دو سه ماه آخر احساس می‌کردم دارند خودشان را آماده می‌کنند؛ گاهی این‌گونه به ذهن من خطور می‌کرد. هر وقت صحبتی بود و بعضی از این آقایان نظامی‌ها می‌آمدند و گزارشاتی می‌دادند، ایشان با کمال شجاعت می‌گفتند: هیچ مشکلی نیست، شما مطمئن باشید که پیروزید. و کلام ایشان هم بسیار مؤثر بود روی آقایان نظامی‌ها.

یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که نظامی‌هایی، مخصوصاً جوان‌هایی را تربیت کردند. در آن جنگ دوازده‌روزه، بهترین‌های ما در یک روز شهید شدند - آن رؤسای نظامی‌ها که شهید شدند، کم کسانی نبودند؛ چه فرمانده سپاه، چه دیگران - اما همان روز ایشان برای آن‌ها جانشین داشتند؛ مثل اینکه توی مشّت‌شان بود و اوضاع هیچ به هم نریخت.

ه دلیل این ثبات واستحکام اراده و شخصیت را در چه می‌دیدید؟

• دو عامل ایشان را سرپا نگه داشته بود و این برای من کاملاً محسوس بود. یکی توکّل بر خدا و حسن ظن به خدا که خدا آنچه فرموده، عمل می‌کند: ﴿إِن تَتَضَرَّعُوا لِلَّهِ تَنْصُرْكُمْ﴾؛ توکّل فوق‌العاده‌ای داشتند و یکی هم توسّل به اهل‌بیت علیهم السلام؛ در این زمینه هم فوق‌العاده بودند. شما می‌دیدید در همه مراسم‌ها ما در دفتر روضه داشتیم. روضه‌خوانی برای حضرت زهرا علیها السلام در گذشته به این شدّت نبود. ایشان رسماً و عملاً پنج‌روز تمام برای حضرت زهرا علیها السلام مجلس روضه برگزار می‌کردند، در غیر این ایّام هم برای ائمه معصومین دیگر علیهم السلام در دفتر روضه داشتند و خودشان هم شرکت می‌کردند. در میان این چهارده معصوم هم، بیشترین توجّه را به حضرت زهرا علیها السلام، به حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و به حضرت حجتّ علیه السلام داشتند.

آذرمه‌ا امسال برای افتتاح صحن مطهر حضرت زهرا علیها السلام در نجف از بنده دعوت کرده بودند، من مشرف شدم عتبات. بعد که برگشتم، رفتم خدمت ایشان گفتم: آقا! من آنجا از امام حسین علیه السلام تقاضا کردم، استدعا کردم، التماس کردم که این توفیق نصیب جناب‌عالی بشود بیا باید به پابوس جدّتان امام حسین علیه السلام. آقا فرمود: ان‌شاءالله خدا دعای تو را مستجاب بکند. آرزویش این بود؛ بلکه بتواند آنجا برود که نشند! شدیداً متوسّل بود به امام حسین علیه السلام و حضرت حجتّ علیه السلام. هر از چندگاهی بی‌خبر به جمکران مشرف می‌شدند. یک وقتی هم می‌رفتند که چندان زوّاری آنجا نباشد؛ ما هم می‌رفتیم یک گوشه‌ای و ایشان به حال خودشان بودند. ما که نمی‌دانیم چه می‌گفتند؛ ولی خیلی طولانی می‌شد؛ سر به سجده می‌گذاشتند و استمداد می‌طلبیدند. در روایت هم داریم که شیعیان ما گمان نکنند که آن‌ها را به خودشان واگذار کردیم؛ این چنین نیست.

به هر صورت، ایشان به این دو عامل مقتید بودند. می‌خواستم این را تأکید کنم. توکّل و حسن ظن به خدا و توسّل به اهل‌بیت علیهم السلام، مخصوصاً به این سه معصوم: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و حضرت حجتّ علیه السلام.

ه برای وضعیّت احتمالی بعد از شهادت خودشان هم صحبتی کرده بودند؟

گاهی که ما سؤال می‌کردیم، می‌گفتند: خدا شما را به خودتان واگذار نمی‌کند، نگران نباشید. آن زمانی هم که حضرت امام علیه السلام از دنیا رفت، کسی باور نمی‌کرد، این جور بشود. خود ایشان از کسانی بود که رأی مخالف دادند برای رهبری خودشان؛ دیده‌اید دیگر. چه کسی فکر می‌کرد، این چنین جنس گران‌قیمتی هدایت انقلاب را بر عهده بگیرد؟ آقا واقعاً در دنیا بی‌نظیر بود. همان‌طور که در صحبت‌هایم عرض کردم، ما حجاب معاصرت داریم؛ باید سال‌هایی بگذرد تا معلوم بشود، ایشان چه شخصیتی بود. ایشان تربیت‌شده امام و عاشق امام بود. هر سال، چهاردهم خرداد، در مرقد مطهر امام علیه السلام با آن جمعیت عظیم میلیونی که از کشورهای دیگر هم می‌آمدند، یک ساعت و خرداه‌ای صحبت می‌کردند. هیچ کس به‌اندازه‌ی ایشان از امام تبلیغ نکرد. قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری.